

## تئوری سیستم‌ها و توسعه فراگیر شبکه‌ای با نظر به منطقه آسیای جنوب غربی

جواد جاسی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵

### چکیده

یکی از مهمترین تغییرات در نظام نوین جهانی و ساختارهای مرتبط با آن افزایش بحث منطقه‌گرایی است. به بیان دیگر تلفیق مفاهیم جهانی شدن با دغدغه‌های بومی از یکسو و نگرانی به منظور ارائه طبقه‌بندی نوینی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نظام کلی جهان رهیافت منطقه‌گرایی را به عنوان مناسبترین شیوه برگزیده است. لیکن مناطق مختلف براساس یک الگوی مناسب می‌بایست توسعه جمعی و تبادل نظام مند را در دستور کار خویش قرار داده تا به این تحولات جهانی پیوسته و از منافع آن بهره‌مند شوند. منطقه آسیای جنوب غربی نیز با در اختیار داشتن بسیاری از مؤلفه‌های استراتژیک از این قاعده مستثنی نبوده و رسیدن به یک آینده مطمئن در منطقه در گرو اتخاذ راهکارهای مناسب در این حوزه است. از سوی دیگر تغییرات و تحولات صورت پذیرفته در جهان امروز در منشاء به نظریه سیستم‌ها و رویکردهای وابسته به آن بازمی‌گردد و این رویکرد علاوه بر قدرت شناخت و درک محیط امکان تحلیل و استخراج این راهکارها را در اختیار ما قرار می‌دهد. در این مقاله تلاش شده است تا با بهره‌گیری از نظریه سیستم‌ها و ابزارهای متعلق به آن رویکرد نظام‌مندی به منظور تجرید و ارائه الگوی توسعه منطقه‌ای در قالب یک نظام شبکه‌ای تبیین و در مرحله تعبیر راهکارهای کلان در دو سطح منطقه و کشور ارائه گردد. مفاهیم اساسی بکار رفته در این نظام شبکه‌ای جغرافیایی مبتنی بر تعریف و مفاهیمی همانند تعادل و مرز در سیستم‌ها می‌باشد که کمک می‌کند تا روابط و تعاملات و سایر واژگان در قالب یک چارچوب یکپارچه معنی‌دار شود.

**واژه‌گان کلیدی:** نظام نوین جهانی، پارادایم، شبکه، نظریه سیستمی، منطقه‌گرایی، تعادل.

## مقدمه

پارادایم‌های نوین و تغییرات پیاپی موجب گردیده است درک و فهم ما از دنیای جدید تغییر کند. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم فارغ از آنکه تا چه اندازه محصول خرد ورزی بشر است و بدون در نظر داشتن این نکته که تا چه میزان تجربه پسامدرن را با خود دارد ظرف حضوری است که در نهایت می‌بایست بستر رشد و توسعه انسانی را فراهم کند. همه علوم و دانش بشر در کنار یکدیگر می‌بایست رسالت خویش را برای به مطلوب رساندن انسان فراهم آورند و فرصت بروز و ظهور صفاتی که خداوند در او به ودیعه گذاشته، مهیا شود. در این میان نقش ما در تعیین سرنوشت و حتی تعیین بسیاری از متغیرهایی که گاه تا چند سال پیش بسیار دور از ذهن می‌نمود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. فارغ از خطاهای سهوی و عمدی بشر حتی طبیعت را نمی‌توان یک متغیر غیرقابل کنترل در زندگی نوین دانست و بهره‌گیری از همه منابع و امکانات لازمه دستیابی به اهدافی است که خلقت مبتنی بر آن شکل یافته است. تبعاً بسیاری از مفاهیم همانند اجتماع، کشور و قاره که خود محصول خرد بشر به منظور کنترل و سامان دادن به سازو کارهای زندگی است از اولویت برخوردار بوده تا با بازبینی تعاریف آن فرصت بازسازی و بهسازی جوامع فراهم شود. تغییرات سریع تکنولوژی نوع نگاه ما را در بسیاری از مسائل تغییر داده و در این میان جغرافیا و مرز ارزش اعتباری گذشته را از دست داده، چه تبادلات و تعاملات در دنیای مجازی و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی این نوع نگاه کلاسیک را در هم ریخته است. لیکن محدودیت ما به زمان و مکان و جمعیت باعث گردیده تا این متغیرهای پایه‌ای نوعی پویایی را فراهم آورند که فراموش کردن مطلق آن غیرممکن است. انسان امروز هنوز هم وابستگی‌های منطقه‌ای را درک می‌کند و زیست بوم خود را می‌تواند

با مرزهای اعتباری که در ذهن خود می‌آفریند جدا سازد. بر این اساس است که توسعه شخصی و فردی انسان‌ها در قالب توسعه اجتماعی و طبعاً محیط پیرامونی شکل می‌گیرد و تلاش برای بنای آینده‌ای مطمئن از محیط پیرامون یک اصل عقلایی است که اندیشمندان جامعه را به این سمت سوق می‌دهد تا به تبیین مسئله و ارائه راهکارهای مناسب در این زمینه اقدام نمایند. پارادایم مسلط جهانی و میل به منطقه‌گرایی خود محصول تفکر و تجارب بسیاری است که شناخت الگوهای آن می‌تواند نقشی اساسی در این بین ایفا نماید. در این مقاله کوشیده شده است تا با بهره‌گیری از نظریه سیستمی و مبتنی بر این رویکرد تبیینی از الگوی شبکه‌ای جهانی ارائه شود و ریشه‌های رشد سریع این نوع از نظام ارتباطی بیان شود. سپس جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از منظر ساختار نوین روابط بین‌الملل مورد بحث قرار گرفته تا مبتنی بر آن امکان تعریف و تدوین مسئله و همچنین چارچوب ساختن بنای منطقه‌ای مطمئن فراهم شود. اساساً بدون چنین شناختی تدوین هر برنامه‌ای به شکست می‌انجامد. در این مقاله تلاش گردیده است مباحث در عین آنکه وجه کاربردی داشته باشند از بستر تئوریک برخوردار بوده تا مباحث مطروحه از قوام علمی لازم برخوردار باشد. در بخش بعد به نظریه سیستمی و تعاریف و ابزارهای آن پرداخته می‌شود تا چارچوب نظری بحث فراهم شود. بخش سوم به ارائه تبیینی از جهان جدید می‌پردازد و سپس بخش چهارم راهکارهای حصول به یک شبکه توانمند در منطقه آسیای جنوب غربی را ارائه می‌کند. در انتها نیز با ارائه نتیجه‌گیری بحث موضوع به پایان می‌رسد.

## تفکر سیستمی و رویکرد سیستمی به منظور شناخت و تحلیل محیط

نظریه سیستم‌ها به عنوان یک ابرپارادایم در زمانی به صحنه آمد که ناکارآمدی مفروضات دوره تحلیل‌گرایی مبتنی بر تجزیه که از آن با نام دوران تجزیه‌گرایی یا تقلیل‌گرایی یاد می‌شود در پاسخگویی به مسائل پیچیده و میان رشته‌ای ظهور کرده و دیگر اثربخشی لازم را برای حل مسائل نشان نمی‌داد. ویژگی جنگ جهانی دوم کشیده شدن بسیاری از دانشمندان به صحنه عمل بود تا دور از فضای آزمایشگاهی به حل مسائل پیچیده آن روز بیاندايشند. شاید این موضوع برای اولین بار در تاریخ علم اتفاق می‌افتاد که رابطه بین مراکز تولید و نشر علم با نیازهای کاربردی جامعه نزدیک شده و از دل آن قطعیت علوم تجربی و اعتماد به بسیاری از متدولوژی‌های بکار رفته تا آن روز فرو ریزد. طبعاً از دل این تجربه بزرگ مفاهیم نوینی همانند پارادایم خلق شد و در پی آن نظریه سیستمی با رویکرد بازگشت به مفهوم کل‌گرایی ایجاد و عصر جدیدی به منظور درک پدیده‌ها و روابط متقابل بین آنها آغاز شد. نظریه سیستمی در طول زمان توسعه بسیاری پیدا کرده، غنی شده و ابزارهای بسیاری را به خدمت گرفته و همچنان با ساختن الگوهای ایزومورف و همومورف از آنچه که در دنیای بیرون اتفاق می‌افتد قدرت درک مناسب محیط را به ما می‌دهد و فرصت توصیف و تجویز را هم زمان در اختیار ما می‌گذارد. بسیاری از اتفاقات در دنیای فعلی محصول و معلول این نگاه است. شاید در بین ویژگی‌هایی که برای عصر سیستمی یاد می‌شود دو ویژگی بیشتر به چشم می‌آید و قدرت تمایز مناسب‌تری را به منظور شناخت رخدادهای در حال وقوع ارائه می‌دهد. یکی ویژگی کل‌گرایی که در آن عناصر و مؤلفه‌های سیستم در کنار یکدیگر و در تعامل با همدیگر براساس رفتار و تأثیرشان بر کل سیستم معنی می‌یابند و دیگری تغییر نگاه از شی‌گرایی به ربط‌گرایی بود

که خود از دل مفهوم کل‌گرایی استخراج می‌شد. به بیان دیگر توجه ما در این رویکرد بیش از اینکه به شیئت مؤلفه‌های یک پدیده باشد به ارتباطات آن مؤلفه‌ها با یکدیگر است. این نگاه اساس و پایه رویکرد شبکه‌ای را تشکیل می‌دهد چه شبکه مفهومی جزء مجموعه ارتباطی بین عناصر و مؤلفه‌ها ندارد.

لذا برای شناخت آنچه که در حال رخ دادن است و ادراک مناسب‌تر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم شناخت بعضی از مفاهیم و ویژگی‌های سیستم‌ها مورد نیاز است. در این جا به چند مفهوم از نظریه سیستم که در طول مقاله بیشتر از آنها بهره گرفته شده است اشاره می‌شود.

سیستم را می‌توان مجموعه‌ای از عناصر (مؤلفه‌های) مرتب شده یا به تعبیری دیگر مجموعه‌ای از اشیاء و روابط بین آنها دانست. اما وقتی صحبت از شناخت به وجود می‌آید به طور ناخودآگاه واژه تجزیه و تحلیل به گوش می‌رسد که بیشتر ناظر به فرایندهای دوران تقلیل‌گرایی است. تحلیل در ادبیات سیستم به معنی شناخت حداقل دو مؤلفه و یک رابطه است. اساساً دو نوع رویکرد را می‌توان در اینجا دنبال کرد. رویکرد مبتنی بر ساختار مسأله که می‌کوشد روابط درون سیستم را شناسایی کند. در این وضعیت شما ناچار هستید که مؤلفه‌ها و عناصر سیستم و ارتباط میان آنها را شناسایی کنید. اما در بسیاری از سیستم‌های پیچیده این امر ناممکن یا بسیار سخت بوده که در این صورت تلاش می‌شود رفتار یک مجموعه برای شناخت به کار رود. در این نوع از نگاه شما کلیت سیستم را به عنوان یک پدیده ناشناخته از طریق تحلیل ورودی‌ها و خروجی‌های آن و شناخت رفتار آن می‌شناسید بی‌آنکه به درون مؤلفه‌های آن ورود کنید. حال اگر به روابط نوین جهانی و جامعه‌ای که از آن با نام شبکه‌ای یاد می‌کنند نگاهی داشته باشیم می‌توان آن را یک سیستم کلی در نظر

گرفت که زیرسیستم‌های بسیاری در آن وجود دارد. اساس منطقه‌گرایی به مفهوم حضور زیرسیستم‌های مختلف است که در کنار یکدیگر مرزهایی تعریف می‌شود. لیکن ذکر این نکته بسیار ضروری است که سیستم یک مفهوم وابسته با ناظر است که براساس آن، آنچه را که در دنیای بیرون می‌بینیم مرزبندی کرده و آن را جدا می‌کنیم. پس می‌توان هر پدیده‌ای را از مناظر مختلف رصد نمود و سیستم‌های متفاوتی را به آن نسبت داد. درست همانند نقشه یک کشور که ممکن است گاه راه‌ها را به شما نشان دهد و گاه نوع محیط زیست منطقه و یا ارتفاع و پستی مناطق را، لیکن همه آنها واقعیتی به نام کشور را در قالب یک مدل عرضه می‌کنند. حال اگر ما جهان را بر مبنای مرزبندی‌های منطقه‌ای به زیرسیستم‌های مختلفی تقسیم کنیم (همانند منطقه آسیای جنوب غربی) همزمان مفروضاتی را داشته‌ایم و طبعاً می‌بایست در کنار آن استراتژی‌های مشخصی را به منظور حفظ و بقاء این سیستم‌ها اتخاذ کنیم. این زیرسیستم‌ها بدون تردید می‌بایست یک سیستم باز باشند، پس در مرزهای آن با سایر سیستم‌ها تبادل و مراوده در جریان است. در چنین شرایطی شرط بقاء تعادل سیستم از لحاظ انرژی است و همچنین تعادل در نظام این تبادلات است. اساساً اگر یک سیستم بخواهد باقی بماند می‌بایست تعادل بین محیط بیرونی و درونی خود را ایجاد نموده چه در غیر اینصورت این عدم تعادل به ناچار سیستم را برای تطبیق با محیط به تغییر می‌کشاند. از سوی دیگر بحث هدفمندی و هدفجویی در سیستم‌ها بحث بسیار مهم و حساسی است. در بحث هدف می‌توان به دو گونه هدف اشاره کرد یکی هدف سیستم و دیگری هدفی که ما (ناظر) از تشکیل سیستم داریم. درک این نکته بسیار کلیدی است که بین هدف خود سیستم و هدف ناظری که سیستم را تعریف می‌کند تفاوت جدی وجود دارد. سیستم می‌تواند هدف نداشته باشد ولی نمی‌تواند بدون هدف تعریف شده باشد. زیرا

بنابر تعریف یک مفهوم ارتباط در بین عناصر و مؤلفه‌های آن شرط سیستم بودن یک مجموعه است که این ارتباط تناظر دارد با هدفمندی ناظر که با یک منظور و مقصودی انجام شده است. لیکن سیستم‌ها در سطوح مختلف از سیستم‌های سطح اول که ورودی-خروجی می‌باشند تا سیستم‌های پیشرفته‌تر که مفهوم هدف و دینامیزم وارد می‌شود و سپس سیستم‌های منظورگرا (purposeful) می‌تواند طبقه‌بندی شود. بدیهیست سیستم‌ها در مسیر رشد و توسعه خود از سیستم‌های فیزیکی به اجتماعی و در انتها اکولوژیکی سطوح مختلفی را از این حیث طی می‌کنند لیکن اگر بتوان یک سیستم را هدفجو نمود این فرصت در اختیار آن گذاشته می‌شود تا در هر لحظه وضعیت خود را مشخص نموده، با تعیین فاصله از هدف راه رسیدن به آن یافت شود.

از ویژگی‌های دیگر سیستم وجود سلسله مراتب است. شبکه‌ها نیز که خود سیستم محسوب می‌شوند دارای توپولوژی‌های متفاوتی بوده لذا نقش مؤلفه‌ها در آن می‌تواند به گونه‌هایی متفاوت تعریف و دنبال شود. در یک منطقه نیز اگر به عنوان یک زیرسیستم و یک زیرشبکه شناخته شود توپولوژی‌های مختلفی قابل تعریف است و مؤلفه‌های متفاوتی همانند کشورها می‌توانند نقش‌های متفاوتی را بازی نمایند. حال اگر این نقش‌ها در یک نظام سلسله مراتبی تعریف شود مفهوم هدایت و رهبری در آن معنی‌دار می‌شود. پس مفهوم رهبری در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به چند عامل بستگی دارد که از این میان هدف‌گذاری و تعیین جایگاه در روابط سلسله مراتبی که خود معلول عوامل بسیاری همانند قدرت تطبیق‌پذیری محیطی با تغییرات است می‌تواند بسیار مؤثر و کارا باشد.

در ادامه تلاش می‌کنیم تا تبیینی از جهان جدید و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر آن داشته باشیم.

## جهان جدید (بررسی ساختار جدید روابط بین الملل)

توماس کوئن - فیلسوف علم - معتقد است، یک پارادایم یا ساختار و سرمشق علمی هنگامی کارکرد خود را از دست می‌دهد که قادر به تبیین پدیده‌ها بر اساس فرضیه‌های خود نباشد، در این حالت است که ساختاری نوین جایگزین پارادایم قبلی می‌شود. بر اساس یک شیوه معرفت‌شناسی مقبول می‌بایست پدیده‌های وقوع یافته در هر منظر گاه مطالعاتی را در ظرف و ساختار نظام و پارادایم یکپارچه‌ای نگریست که توانایی توجیه روابط پدیده‌ها، شکل موجود آنها و نیز امکان پیش‌بینی تحولات آتی آنها را در اختیار قرار دهد.

بر این مبنا متخصصین حوزه روابط بین‌الملل، ساختار ارتباطات و مناسبات کشورها و قدرت‌های کوچک و بزرگ جهان را در چارچوب پارادایم‌هایی تعریف کرده‌اند که امکان تحلیل و پیش‌بینی وقایع موجود و ممکن در عرصه بین‌الملل را به ایشان بدهد. بدیهی است که در این میان ساختار و پارادایمی اعتبار می‌یابد که توانایی تبیین دقیقتر پدیده‌های موجود را داشته باشد.

سلسله پدیده‌هایی که به تدریج از نخستین سال‌های دهه ۸۰ میلادی در صحنه روابط بین‌الملل بروز کرد و در سال‌های ابتدایی دهه نود به اوج رسید، تغییرات اساسی را در نظام جهانی دو قطبی ایجاد نمود، تغییراتی که دیگر در چارچوب نظام دو قطبی قابل توجیه نبودند.

پس از این تغییرات، تقسیم‌بندی کشورهای جهان در دو مجموعه کلی بلوک شرق و بلوک غرب از اعتبار افتاد و مفاهیم جدید مانند حوزه‌های قدرت منطقه‌ای، منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای بوجود آمد.



این مفاهیم البته در چارچوب نظام کلی جدید جهانی قابل درک خواهند بود. نظامی که بر اصولی مانند وابستگی متقابل منافع اقتصادی و امنیت فراگیر منطقه‌ای و جهانی، عملکرد آزاد سرمایه در اقتصاد شبکه‌ای جهانی، گسترش ارزش‌های خاص فراملی مانند دموکراسی و حقوق بشر، تلاش برای حفظ ثبات جهانی و تعادل منطقه‌ای و پذیرش رهبری هژمونیک برای حفظ ساختار کلی نظام جهانی استوار است.

در این میان توجه به مفهوم منطقه‌گرایی و حفظ تعادل سیستم منطقه‌ای از راه همگرایی مفاهیمی بسیار کلیدی و مهم می‌باشند. امروزه عمده چالش‌های عمده جهانی در قالب ساختارها و شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی پیگیری و مقابله می‌شوند. مشکلاتی چون افزایش دمای کره زمین به دلیل اثرات گازهای گلخانه‌ای، باران‌های اسیدی، بیماری‌های فراگیر، آسیب به لایه اوزون، قاچاق انسان و مواد مخدر و جنایت‌های سازمان یافته، تهی شدن منابع تجدید نشدنی کره زمین، رشد هندسی جمعیت، کاهش گنجایش بخش کشاورزی برای تولید مواد غذایی کافی، آلودگی اقیانوسها، بدهی شدید کشورهای در حال توسعه، تروریسم و... در قالب همکاری‌های منطقه‌ای و شبکه‌ای بین‌المللی در حال بررسی و کنترل هستند.

در ادامه به بررسی چگونگی غلبه پارادایم نظام دو قطبی در مناسبات بین‌المللی، علل افول آن و روند بر صدر نشستن نظام نوین جهانی و مشخصه‌های آن خواهیم پرداخت.

## پارادایم جهان دو قطبی

جنگ جهانی اول، قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و سطح توسعه ایالات متحده آمریکا را به گونه‌ای جهشی افزایش داد. کشورهای اروپایی به دلیل بسیج توانشان در جنگ و نیز

تخریب گسترده منافع اقتصادیشان نیاز روز افزونی به آمریکا پیدا کردند و در نتیجه این کشور که آن زمان در سایه دکترین درون گرای مونروئه از لطمات جنگ جهانی سوم مصون مانده بود، فرصت یافت تا به عنوان منبع قابل توجهی برای تامین نیازمندی‌های اقتصادی کشورهای درگیر جنگ ایفای نقش کند.

دستیابی به چنین قدرتی در روند جنگ جهانی اول و تاثیر آن در ارتقا قدرت اقتصادی آمریکا گروه‌های ذی نفوذ را در آن کشور تشویق کرد تا جهت گیری متفاوتی را در حوزه سیاست خارجی اعمال نمایند. در این دوران سرمایه داران بزرگ بانکی که نگران رکود اقتصاد ملی درونگرای کشور بودند به همراه گروه‌های تامین کننده جنگ افزارهای نظامی و صاحبان کارتل‌های صنعتی که در روند جنگ به منافع فوق‌العاده‌ای نائل آمده بودند، در صدد درگیر ساختن هر چه بیشتر دستگاه دیپلماسی کشور و مشارکت در مداخلات بین‌المللی برآمدند. این روند تا آستانه جنگ جهانی دوم ادامه یافت. جنگ جهانی دوم را باید نقطه عطف دیگری در روند بسط و توسعه قدرت جهانی آمریکا تلقی کرد. آن دوره آغاز دوران رهبری و استعمار نو برای آن کشور محسوب می‌شود.

مشخصه اصلی سیاست بین‌الملل در دوران پس از جنگ را باید در توزیع قدرت بین واحدهای غیر اروپایی دانست. در این روند توازن اصلی قدرت بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا قرار داشت. دو ابرقدرتی که هر یک به نسبت تمام قدرت‌های دیگر یا هر ائتلاف ممکن الوقوعی از توانمندی برخوردار بودند، در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. اختلاف سطح قدرت‌های بزرگ با سایر واحدهای واجد قدرت آنچنان زیاد بود که هیچگاه آنان نمی‌توانستند در هر شکلی توازن دو کفه‌ای نظام بین‌المللی را بر هم زنند.

در این میان کشورهای جهان عمدتاً در دو بلوک شرقی (وابسته به شوروی) و غربی (وابسته به آمریکا) تقسیم بندی می‌شدند. در صورت بندی این تقسیمات سازمان‌های مختلف همکاری اقتصادی و سیاسی و نظامی تشکیل شده بود. مرزبندی بلوک‌های قدرت در حداکثر شفافیت ممکن قرار داشت، هر چند ممکن بود بعضی از کشورهای اصطلاحاً غیر متعهد مانند مصر از سیطره یک ابرقدرت خارج شده به کمپ دیگری وارد شوند و یا کشورهایی از خود مقاومت‌هایی بروز دهند که البته در کل پارادایم هیچ تاثیر تعیین کننده‌ای نداشتند، زیرا با توافق بین ابرقدرت‌ها- بر مبنای موازنه قدرت- حوزه تاثیر آنان چنان محدود می‌شد که فرصت جدی برای اثر بر ساختار نظام بین‌المللی پیدا نمی‌کردند. مزید بر آنکه وابستگی‌های نظامی و اقتصادی به اجبار آنها را در یکی از بلوک‌های قدرت قرار می‌داد. شاید جدی‌ترین مقاومت در برابر نظام دو قطبی از سوی دو قدرت با توانایی‌های فزاینده با سرعت شتابان به نام چین و هند ظهور کرد که در نهایت به قدر توان خویش سهمی در تغییر نظام جهانی داشتند.

### افول پارادایم جهان دو قطبی

در دهه ۸۰ میلادی، رفته رفته بذرهایی که بطور بنیادین در نهاد نظم دو قطبی نهان شده بودند آشکار شدند و در نهایت موجبات ناکارآمدی سیستم دو قطبی در اداره سیاسی جهان را فراهم آوردند. بروز مشکلات عدیده اقتصادی و اجتماعی در شوروی، ظهور و یا قوت یافتن قدرت‌های مستقل منطقه‌ای مانند هند و چین، ایجاد چالش در اتحاد بلوک شرق، افزایش قدرت روزافزون اقتصادی اروپای غربی و ژاپن مجموعه عواملی بودند که موجبات تحول اساسی در چهره نظام جهانی را فراهم آوردند. تحولی که منجر به فرو پاشی یکی از

بزرگترین ابرقدرت‌های جهان یعنی شوروی شد. در تحلیل علل فروپاشی شوروی و افول پارادایم دوقطبی، شاید بتوان مهمترین موارد را در نکات ذیل خلاصه کرد:

۱. بحران اقتصادی ° اجتماعی در داخل شوروی
۲. ظهور چین به عنوان یک قدرت جهانی عمده و کاهش مشروعیت ایدئولوژیک شوروی به عنوان قطب مارکسیستی جهان
۳. قدرت یافتن اقتصادی، نظامی هند و تحولات قدرت در اوراسیا
۴. رشد و توسعه اقتصادی اروپای غربی و ایجاد چالش در اروپای شرقی
۵. بسط قدرت اقتصادی ژاپن و ظهور قدرت‌های اقتصادی پیشرو در شرق آسیا (در میان بلوک غرب)
۶. جهش‌های معرفت‌شناختی (Epistemological) و ظهور تئوری‌های نوین علمی (افول باورهای حداکثری و جزم‌اندیشانه)
۷. انقلاب در تکنولوژی ارتباطات

### ظهور نظام نوین جهانی

در حال حاضر از مطالعه قیاسی طرح‌های مختلف که برای تبیین نظام نوین جهانی عرضه شده‌اند چشم‌پوشی کرده صرفاً به بیان طرح غالب می‌پردازیم که مورد تایید عمده صاحب‌نظران می‌باشد. این طرح غالب که خود البته دارای زیربناهای تئوریک متنوعی است بدون تردید از نظریات گوناگونی متأثر می‌باشد. از دیدگاه‌های ایده‌آلیستی ساموئل هانتینگتون و پیشگویی‌های مارکس گونه فوکویاما گرفته تا اندیشه‌های نظام سلسله‌مراتبی و الگوی یک جانبه گرایانه و هژمونیک تئورسین‌های جمهوریخواه مانند لئو اشتوراس،

می‌توان در آن رد پای یافت ولی همه آنها البته به هیچ وجه تصویری منطبق با آنچه که اکنون به عنوان پارادایم نظم جهانی مقبول صاحب‌نظران است را ارائه نمی‌دهد. شاید اساسی‌ترین بستری که پایه تئوریک نظام نوین جهانی را بنا نهاد اندیشه‌های "کمسیون سه جانبه" باشد که توسط "گروه ویرجینیایی‌های کابینه کارتر" به عنوان اساس دیپلماسی نوین آمریکایی مطرح شد. همان سیاست‌هایی که تحت عنوان استراتژی یا گسترش (Enlargement) به سال ۱۹۹۳ توسط کارگزاران اصلی کابینه کلینتون از جمله لس آسپین (وزیر دفاع) آنتونی لیک (مشاور امنیت ملی) و نیز وارن کریستوفر و مادلین آلبرایت (وزیر خارجه) در مقالات متعدد تشریح شده است.

جالب آن که استراتژی گسترش که به ظاهر خواستگاهی عمدتاً دموکرات دارد با تاکتیک‌های جدید توسط جمهوری خواهان در شکلی نظامی گرایانه به شدت دنبال می‌شود. اگر لستر تارو مشاور کلینتون در کتاب "رویاریوی بزرگ" از ظهور روابط شبکه‌ای نوین در خاورمیانه‌ای جدید پرده برداری می‌کند که دو کشور اسرائیل و فلسطین در صلح با هم برای ارزش‌های متفق جهانی مانند حقوق بشر و آزادی‌های محلی گام برمی‌دارند و روابطی متعادل و سیستمیک را در یک اقتصاد متصل به شبکه جهانی پیش خواهند برد، همان آرمان‌ها با لحنی ایده آلیستی و با استفاده از مشت آهنین و حضور میلیتاریستی در دولت جمهوریخواه بوش ترویج می‌شود.

مختصات هژمونیک رهبری جهانی در پارادایم جدید چنان است که در نگاه سطحی حاکمیت ملی در آن قربانی و منفعل به نظر می‌رسد اما واقعیت آن است که ظرفیت همکاری و حتی رقابت‌های سازنده و مثبت واحدهای ملی در سطح منطقه‌ای در این پارادایم نسبت به گذشته به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. اعمال هژمونی تنها در

سطح حفظ پارادایم میسور است و واحدهای ملی امکان تعاملی سازنده در یک سیستم منطقه‌ای و شبکه جهانی را دارند.

اصول کلی پارادایم مسلط در روابط بین‌المللی را می‌توان ذیلاً اشاره کرد:

### **(الف) وابستگی متقابل:**

نظریه وابستگی متقابل این مفهوم را دربردارد که هیچ کشوری به عنوان یک بازیگر دخیل در شبکه جهانی نمی‌تواند و نباید با استناد به حاکمیت و صلاح‌دید خود نظم جهانی را مختل سازد.

### **(ب) عملکرد آزاد سرمایه:**

بر این اساس زمینه‌ها و ساز و کارهایی در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی ایجاد می‌شود که ضامن عملکرد آزاد و امن و شفاف سرمایه در یک اقتصاد شبکه‌ای باشد.

### **(ج) حفظ ثبات:**

اساس این اصل بر پایه تعاریف جدید مفهوم امنیت و اهمیت تنش زدایی منطقه‌ای و بین‌المللی استوار است. روزگاری مناسبات دولت‌ها بر پایه قدرت آنها در چنگ‌اندازی به سرزمین‌های دیگر رقم می‌خورد. چنان که توسیدید تاریخ‌نگار یونان باستان از زبان یکی از فرماندهان نظامی آن دوران آورده: "روابط ما با همسایگانمان همواره بدین منتهی می‌شود که باید قدرت مقاومت در برابر تجاوزشان را داشته باشیم." این گونه مفاهیم همیشه در طول تاریخ تا جنگ سرد بر منطق روابط بین‌الملل مسلط بوده است. در دوران جنگ سرد موازنه قوا بین دو بازیگر عمده صحنه بین‌المللی متکی بر مسابقه تسلیحات کشتار جمعی بوجود آمد و مفهوم جدیدی از ثبات در قالب "عنصر بازدارندگی" را

بوجود آورد. در آن میان علیرغم ثبات شکننده حاکم بر روابط قدرت‌های بزرگ، در گیری‌های منطقه‌ای به وفور در بین کشورهای کم‌تر قدرتمند دیده می‌شد. اکنون اما دوران درگیری‌های خونین و فراگیر کشورهای همسایه با یکدیگر رو به پایان است. گویا اراده‌ای غالب در ساختار جدید جهانی در پی آن است که نوعی ثبات و صلح را به هر شکل ممکن حتی با راه انداختن جنگ‌های نابرابر و بنیاد برانداز و خرد کننده که فقط از طریق رهبری هژمونیک امکانش وجود دارد به جهان ° حداقل در نقاط ژئو استراتژیکی چون خاورمیانه ° تحمیل کند.

ما به ازای این درگیری‌ها می‌بایست زمینه‌هایی برای تبادل نوین شبکه‌ای منطقه‌ای ایجاد گردد البته شرط ورود کشورها به چنین شبکه‌ای علاوه بر وفاق با رهبری مطلق جهانی برای حفظ ارزش‌های پارادایم، داشتن ثبات داخلی است که مبتنی بر تعاریف حد اقلی از گفتمان "تنوع گرا"، "حقوق بشر"، "قانونمندی و شفافیت" و "عدم غلبه قدرت داخلی میلیتاریستی" باشد.

واژه ثبات در پارادایم نوین یک مفهوم بنیادین است که مبتنی بر ایستایی و پایداری شرایط ساختاری در سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی است، این عامل منجر به همکاری و یا رقابت مسالمت‌آمیز واحدهای سیاسی در سطوح مذکور می‌گردد.

مناطق واجد ثبات در جهان نوین مناطقی هستند که اصول نظام بین الملل در آنها نافذ است و واحدهای دخیل در آن در یک شبکه متعادل و با ثبات، امکان توسعه فراگیر و همه جانبه را خواهند یافت. روشن است که مفهوم ثبات از این منظر، متکی بر مفهوم "همگرایی" می‌باشد که بر اساس آن و در جهت پیوندهای مختلف بومی و منافع مشترک، شبکه‌های

منطقه‌ای و جهانی از دل آن تعریف می‌شوند. آنچه مسلم است "منطقه گرایی" و "تنش زدایی" در مفهوم جدید ثبات نقش محوری دارند.

### منطقه گرایی در پارادایم جدید روابط بین الملل (Regionalism)

از ابتدای دهه ۱۹۸۰ جهان شاهد رویکردی نوین به مفهوم منطقه گرایی است. سازمان‌های قبلی با رسالت‌های نوین احیا شدند و سازمان‌های جدیدی شکل گرفتند. دعوت برای تقویت ترتیبات منطقه‌ای، محور اصلی بسیاری از گفتگوهای مربوط به ماهیت نظام نوین جهانی شده است. این علاقه‌مندی به همکاری‌های منطقه‌ای به موارد ذیل مرتبط است:

✓ پایان جنگ سرد و تحلیل رفتن سیستم‌های همکاری در آن دوران مثل پیمان ورشو و بوجود آمدن آشفتگی در رقابت‌ها

✓ افزایش روند وحدت گرایی اقتصادی و جهانی شدن

### (Economic Integration & Globalization)

✓ حرکت غالب کشورهای جهان به سمت ورود به اقتصاد شبکه‌ای برای دست یابی به توسعه اقتصادی مناسب و متناسب.

✓ گرایش غالب به تنوع گرایی به عنوان عامل ثبات داخلی

اهمیت و ارزش سیاسی و اقتصادی منطقه گرایی بویژه با وقوع تحول در جامعه اروپا در جهت تکامل بازار واحد، پیمان ماستریخت و توسعه اتحادیه اروپا همچنین با تحولاتی در دیگر مناطق چون امضای موافقتنامه نفتا، افزایش همکاری‌های آ.س.آ. و مذاکرات در جهت موافقتنامه‌های اقتصادی و امنیتی "اپک" و "پکک" در پاسفیک تجلی بیشتری یافت.

موج جدید فعالیت‌های منطقه گرایانه سه جهت عمده زیر را دنبال می‌کند:



۱. تقسیم بندی جهان به بلوک‌های اقتصادی ° تجاری (اقتصاد شبکه‌ای)

۲. افزایش همکاری‌های بین شبکه‌ای و زیر منطقه‌ای

۳. وحدت گرایی منطقه‌ای در جهت جهانی سازی

به همین لحاظ شاید باید گفت در پارادایم نوین "منطقه سازی" مانند "ملت سازی" ناگزیر خواهد بود. در حقیقت حتی به جای مناطق سنتی جغرافیایی و حوزه‌های نفوذ سیاسی، لزوم ترسیم شبکه‌های نوینی تجویز می‌شود که دارای مضامین جدید و خاص سیاسی، اقتصادی و حتی تکنولوژیک مختص به خود باشند. مختصات اصلی زایش یک شبکه منطقه‌ای در پارادایم نوین جهانی را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۱. مشارکت و همسویی قابل قبول در ارزش‌ها و باور به آنها

۲. سودرسانی متقابل در زمینه‌های گوناگون

۳. همانندی‌های اجتماعی و سیاسی

۴. پیشینه‌ای پر مایه از پیوندهای تاریخی

### مفهوم رهبری در پارادایم نوین روابط جهانی

در اینجا رهبری به مفهوم قانع کردن دیگران به همکاری در راستای منافع مشترک بازیگران شبکه مستفید می‌گردد. لذا رهبری جهانی باید اولاً امکان تعریف و تحدید چارچوب و نظام خاصی را در عرصه روابط بین الملل دارا باشد ثانياً خود علیرغم برتری مولفه‌های قدرت رقابت و اصول نظام را در سطوح مختلف به طور کامل بپذیرد و داعیه جلوگیری از رقابت‌های منطقه‌ای دیگر بازیگران را نداشته باشد ثالثاً توان پاسداری از اصول حاکم بر پارادایم و حفظ آن را داشته باشد.

در پارادایم روابط نوین جهانی به نظر می‌رسد دو سیستم موازنه قدرت وجود دارد:

۱. سیستم موازنه قدرت در سطح کلان (شبکه جهانی) که متضمن پذیرش نوعی رهبری جهانی برای حفظ تعادل سیستم می‌باشد. این رهبری مطلقاً با مفهوم ابرقدرت در پارادایم دوقطبی متفاوت است. در این پارادایم رهبری قدرت هژمونیک خود را نه برای بلوک‌بندی قدرت جهانی یا رقابت‌های نابرابر منطقه‌ای بلکه برای انقیاد معدود کشورهای متمرکز از اصول پذیرفته شده حاکم بر پارادایم به کار می‌برد.

۲. دومین سطح موازنه قدرت در نظام جدید، سیستم موازنه قدرت در سطح خرد (شبکه‌های منطقه‌ای) می‌باشد. در این سطح بازیگران مختلف براساس تعاریف نوین تشکیل یک شبکه منطقه‌ای می‌توانند به ورود و تعامل و رقابت در آن پردازند. در این سطح از قدرت به هیچ وجه اعمال قدرت به صورت هژمونیک محلی از اعراب ندارد و همه عوامل دخیل در شبکه بر اساس توان در رهبری منطقه‌ای می‌توانند به تعامل و رقابت مسالمت‌آمیز با یکدیگر پردازند.

بر اساس اوصاف بالا و بررسی مولفه‌های متنوع قدرت در سطح جهانی ایالات متحده و اجد عناصر انحصاری رهبری حفظ پارادایم جهانی می‌باشد ولی این به معنای عدم امکان رقابت واحدهای قدرت منطقه‌ای در سیستم‌های منطقه‌ای خود نمی‌باشد.

منطقه آسیای جنوب غربی یکی از مناطق مهم جهانی می‌باشد که با چالش‌ها و فرصت‌های فراوانی روبرو است. ایران با توجه به پارامترهای داخلی در صورت سامان دادن به ثبات خویش با اتکا به پذیرش مفاهیم کلیدی پارادایم جدید جهانی امکان تعامل موفقی را در این منطقه دارد.

## بررسی راهکارهای حصول به یک شبکه توانمند در منطقه آسیای جنوب غربی

منطقه ی آسیای جنوب غربی را می‌توان از دو منظر متفاوت نظاره کرد. یکی تفکیک و نظام‌بندی آن مبتنی بر جغرافیاست که بیشتر ناظر به یک نگاه ایستا و غیرهدفمند است و دیگری براساس باور به یک شبکه منطقه‌ای که به عنوان یک زیرسیستم می‌تواند مرزهای خود را در این میان از سایر زیرشبکه‌ها متمایز کرده و طبعاً یک الگوی منطقه‌ای را فراهم آورد. هرچند نگاه دوم نافی نگاه اول نیست لیکن آنچه در این مقاله اشاره شده و بسط داده شده است مبتنی بر نگاه دوم است. طبعاً می‌توان جهان را مبتنی بر طبقه‌بندی‌های مختلف به گروه‌ها و زیرسیستم‌های متفاوتی تقسیم نمود که بخشی از آن در ادبیات سیاسی و به گونه‌های مختلف آورده شده است. وقتی لازم است که یک نظام سلسله مراتبی در جهان با تبادل میان مؤلفه‌های درونی سیستم طراحی شود شاید مناسب‌ترین روش تقسیم‌بندی اولیه مبتنی بر جغرافیا باشد چه فارغ از بحث مرزهای اعتباری کشورها از آنجا که جریان‌های فیزیکی تبادل و شباهت‌های رفتاری در سطوح جغرافیایی می‌تواند به شکل مناسب‌تری انجام شود، علیرغم توسعه بدون مرز و وابستگی جریان اطلاعات و نظام‌های مختلف پیشنهادی هنوز هم بناهای اولیه تعریف زیرسیستم‌ها از طریق جغرافیا به نظر کارا تر و اثربخش تر می‌آید. لیکن نکته اساسی از اینجا آغاز می‌شود که سطح این زیرسیستم‌ها اگر مبتنی بر جغرافیا باقی بماند در سطوح پایین سیستم باقیمانده لذا لازم است سازو کارهای مناسب به منظور هویت بخشی و ارتقاء سطح این سیستم‌ها فراهم آید تا مبتنی بر آن امکان دستیابی به یک الگوی منطقه‌ای مناسب فراهم آید. در این بخش دو بحث با رویکردهای متفاوت آورده شده است. بحث اول صحبت از اتفاقاتی است که باید بیفتد تا این منطقه به عنوان یک زیرسیستم و بخشی از شبکه جهانی بتواند آینده‌ای مطمئن توأم با

امنیت جامع و پایدار برای خود فراهم آورده و در بخش بعد نگاهی به استراتژی‌های کشور به منظور نقش‌آفرینی در این شبکه آورده شده است.

### منطقه به عنوان یک زیرسیستم

چنان که پیشتر گفتگو شد منطقه آسیای جنوب غربی با دربرداشتن بسیاری از مناطق ژئوپلتیک جهان، یک منطقه جغرافیایی بسیار مهم در تقسیم‌بندی جهانی است. لیکن فقدان یک نظام ارتباطی مضاعف (همانند آنچه که در اروپای متحد دیده می‌شود) باعث گردیده تا این منطقه تنها با معیار جغرافیا شناخته شده و در عمل سازوکار یک شبکه منسجم در آن وجود نداشته باشد. دلایل بسیاری را می‌توان برشمرد که از آن جمله تفاوت‌های فرهنگی، وجود فاصله‌های طبقاتی و فقدان الگوی یکسان سیاسی می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. لیکن همه این ویژگی‌ها نمی‌تواند مانع از آن شود تا این منطقه فرصت باز تعریف مجدد خود را در نظام نوین جهانی نداشته باشد. میل به منطقه‌گرایی و همچنین ظهور و بروز اصولی همانند وابستگی متقابل، عملکرد آزاد سرمایه و حفظ ثبات که پیشتر مورد بحث قرار گرفت این فرصت را به این زیرسیستم می‌دهد تا با اجرای یک نظام حکمرانی مناسب منطقه‌ای و گام گذاشتن در مسیر توسعه فرصت ارتقاء کیفیت زندگی را برای کسانی که در این منطقه بوم زیست حضور دارند فراهم آورد. بر این اساس می‌توان استراتژی‌های کلان ذیل را ارائه نمود و طبیعی است که با بسط آن می‌توان راهکارهای عملیاتی بیشتری را استخراج کرد.

الف- هدفمند ساختن هر سیستم علاوه بر آنکه می‌تواند زیرسیستم‌های موضوع را فراهم آورد فرصت ارتقاء یک سیستم را نیز ایجاد می‌کند. ساختن یک بنای مطمئن برای یک منطقه جغرافیایی اگر بدون حضور یک زیرسیستم هدفجو دنبال شود محکوم به

شکست است. لذا گام مهمی که در این راستا می‌باید برداشته شود هدفمند کردن سیستم است تا اساساً در پی آن مفهوم برنامه‌ریزی معنی‌دار باشد. هرچند در بحث هدف و سیستم گونه‌های متفاوتی همانند سیستم‌های هدفمند، سیستم‌های چندهدفه، سیستم‌های ایده‌آل‌گرا و ... قابل طرح می‌باشند، اما فقدان یک هدف برای یک سیستم فرصت رشد و توسعه آن را از آن می‌گیرد و هر نوع برنامه‌ریزی و مدیریت را بی‌معنی می‌کند. لذا گام اول در ایجاد چنین منطقه‌ای به عنوان یک زیرسیستم و شبکه هدفمند کردن آن است.

ب- مفهوم تعادل و آنتروپی در سیستم‌ها از مفاهیم اساسی و پایه‌ای است. هر سیستمی برای ادامه حیات نیاز به تبادل با محیط دارد و برای بقاء می‌بایست مجموع پتانسیل‌های درون و بیرون سیستم با یکدیگر تنظیم شود. پس فرض سیستم بسته برای یک منطقه غیرقابل‌تصور است و مرگ سیستم را به همراه دارد. لیکن این باز بودن سیستم نیازمندی‌های بسیاری را با خود می‌آورد تا تعادل و پایداری سیستم فراهم شود. اگر تعادل بیرون و درون سیستم‌ها فرو ریزد نوع تبادلات و جریان آن به گونه‌ای می‌شود که مرزهای موجود در هم ریخته، یک سیستم جدید نیاز است و طبعاً الگوهای متفاوتی را نیز طلب می‌کند. پس به منظور جلوگیری از این مسأله مدیریت و برنامه‌ریزی به منظور کم کردن فاصله‌ها و تنظیم روابط و جریان‌ها در منطقه به عنوان یک زیرسیستم الزامی می‌باشد. لذا تحولات جمعیتی، اقتصادی، تکنولوژیکی و گزاره‌هایی همانند: نرخ اشتغال، ساختار جمعیتی، توزیع درآمد، نظام عرضه و تقاضا، مکانیزم‌های بازار و ... در منطقه بسیار بااهمیت می‌باشد. این تعادل در دو وجه داخل سیستم و خارج از سیستم قابل تأمل است. به تعبیری در داخل سیستم می‌بایست یک نظام تعادلی میان زیرسیستم‌های منطقه که می‌تواند کشورها باشد بوجود آید و از طرف دیگر تعادل بین منطقه با سایر مناطق و نظام جهانی فراهم شود. تفاوت و

فاصله همانند دو قطب الکتریکی عمل می‌کنند که جریان‌های تعادلی گاه ناخواسته، آشوبناک و ویرانگری را ایجاد می‌کند. لذا برای اطمینان از یک آینده توأم با آرامش و حرکت رو به جلو تحت مدیریت و کنترل نیاز است تا شاخص‌های کلان در منطقه شناسایی و نسبت به ارتقاء سطح آنها به صورت همزمان و متعادل اقدام شود. بر این اساس آموزش، انرژی و سرمایه دیگر مفاهیمی در حوزه مرزها نبوده بلکه یک جریان منطقه‌ای است که در تعامل با محیط بزرگ‌تر می‌بایست انجام شود. یک کشور نمی‌تواند به تنهایی توسعه آموزشی و تکنولوژی را تجربه کند در حالیکه در داخل این زیرسیستم این شاخص‌ها بسیار متفاوت باشد. توجه به استراتژی‌های فراملی و فرامرزی از شروط لازم برای تحقق این مسئله است. لذا تعریف صحیح زیرنظام‌ها و زیرشبکه‌های درون منطقه‌ای و توسعه آنها در راستای هم سطحی می‌بایست یک دغدغه جدی منطقه‌ای باشد.

### بازشناسی نقش کشور ایران در منطقه

ایران از حیث بسیاری از معیارهای اولیه می‌تواند به عنوان یک عنصر کلیدی در منطقه شناخته شود. حضور در یک منطقه ژئوپلیتیک، جمعیت و مساحت بالا و مهمتر از آن شاخص‌های نظام آموزشی، توان تکنولوژیکی و علمی و بسیاری دیگر از شاخص‌ها بیانگر اینست که کشور ایران در تقسیم‌بندی اولیه می‌تواند نقش یکی از راهبران منطقه‌ای را در نظام شبکه‌ای منطقه ایفا کند. در نظر داشته باشیم که مفهوم رهبری معطوف به یک نظام سلسله مراتب وظیفه‌ای تعریف نمی‌شود بلکه در توپولوژی شبکه منطقه‌ای و براساس نقش و جایگاه ارتباطی آن است که می‌تواند وظیفه رهبری را ایفا کند. لذا کشور ایران در تعیین استراتژی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای خود چهار محور اساسی را می‌بایست مدنظر قرار دهد.

الف) فقدان تعادل در منطقه بوم زیست می‌تواند امنیت را در منطقه فروریخته نظام‌های جدید و توزیع‌های نامناسبی را ایجاد نماید. لذا کشور ایران که به لحاظ ظرفیت و پتانسیل در سطحی بالاتر از بسیاری از کشورهای این منطقه قرار دارد می‌بایست تلاش برای تعادل درون سیستمی را فراهم آورد و همزمان با قدرت تطبیق‌پذیری خود با محیط بیرون فرصت را به کشورهای دیگر دهد تا رشد پایدار و متوازن منطقه‌ای بوجود آید. این کار با برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری ممکن است که ماحصل آن به منافع و امنیت ملی کشور باز می‌گردد.

ب) کشور ایران علیرغم پیشرو بودن در بسیاری از شاخص‌ها در بعضی از معیارها رتبه اول را در منطقه نداشته و طبعاً می‌بایست نظام تعاملات خود را بر این اساس بازبینی کند که این فاصله را کاهش داده و مدیریت نماید. برای مثال اگر در بحث سرمایه و یا رشد تولید ناخالص ملی نیاز به یک تعادل سازی وجود دارد سازوکارهای اجرایی و قانونی لازم برای تسهیل نظام ارتباطی می‌بایست بوجود آید تا در این تبادل و تعامل، تعادل لازم فراهم شود. بهره‌گیری از ظرفیت‌های درون منطقه‌ای و ایجاد زیرشبکه‌های زیرمنطقه‌ای به منظور تسهیل این فرایندها می‌تواند در قالب الگوهای متفاوتی همانند ایجاد نظام تولید منطقه‌ای و یا سایر الگوهای اقتصادی متناسب فراهم شود.

ج) سیستم‌ها می‌بایست تغییرات محیطی را به شیوه‌های متفاوتی مدیریت کنند و تطبیق دادن عوامل و سیگنال‌های خارجی با شاخصه‌های درون سیستم از مهمترین بخش‌های کار است. فرایند تطبیق به گونه‌های مختلفی در نظریه سیستم‌ها آورده شده است و این تطبیق می‌تواند از طریق تغییر در مؤلفه‌ها و نوع رابطه ایشان در درون سیستم و یا تأثیرپذیری بر محیط که در اینجا سیستم جهانی می‌باشد حاصل شود. لیکن قدرت مدیریت فرایند تطبیق

و تغییر متناسب با ظرفیت‌های منطقه‌ای است و توان کشورها به‌عنوان زیرسیستم‌های این نظام منطقه‌ای در این حوزه متفاوت است. براین اساس کشورهای همانند ایران نقش کلیدی در مدیریت این تطبیق‌پذیری دارند. این کشور می‌تواند و می‌بایست تغییرات محیطی را به گونه‌ای متناسب با ظرفیت منطقه مدیریت و فشار حاصل از آن را به تدریج به سایر مؤلفه‌ها وارد کند تا منابع و امکانات متناسب با آن در منطقه فراهم شده و جریان به شکل مطلوب دنبال شود تا از پدیده‌هایی که ساختار سیستم‌ها را فرو می‌ریزد و در قالب اجرایی به شکل‌های نامطلوب آناارشیسم و گونه‌هایی از ناآرامی‌های منطقه‌ای بروز می‌کنند، پیشگیری شود.

د) همانطور که پیشتر مطرح شد یک سیستم وابسته به ارتباطات بین مؤلفه‌هاست و طبعاً یک شبکه منطقه‌ای محصول این ارتباط است، لذا ویژگی‌های مهمی که در قدرت شبکه تأثیر به‌سزایی دارد تعداد این ارتباطات (بصورت فعال) است. این ارتباطات در فضای اقتصادی بیشتر معلول تعداد مؤلفه‌ها همانند مشتری است. لیکن در قالب مفهوم کشورهای منطقه به لحاظ تعداد ثابت مؤلفه‌ها در یک سطح سیستم تنها به تعداد رابطه‌ها بستگی دارد. پس می‌توان چنین گفت که فقدان هر ارتباط فعال بین دو مؤلفه (کشور) می‌تواند از قدرت شبکه بکاهد. این ارتباط در قالب بسیاری از تعاملات و تبدلات دیگر به ایجاد ارتباطات در این منطقه یاری می‌رساند. این نقش می‌تواند گاه ایجاد انگیزه برای ارتباط و گاه حتی ایفای نقش ارتباطی و میانجی در یک دوره موقت باشد. گرچه گونه دوم در تئوری‌های مبتنی توپولوژی شبکه‌ای چندان توصیه نمی‌شود لیکن می‌تواند به فرایند توسعه و رشد ارتباطات و در نتیجه قدرت شبکه منطقه‌ای منجر شود. همچنین تقویت و ایجاد زیرنظام‌های شبکه‌ای نیز می‌تواند بسیار کارا و مؤثر باشد. شبکه‌هایی همانند: NGOهای



فرامرزی زنجیره تأمین منطقه‌ای، شعبات دانشگاه بومی و یا حتی یک فروشگاه زنجیره‌ای منطقه‌ای می‌تواند در سطوح مختلف به این فرایند یاری رساند.

## نتیجه‌گیری

منطقه آسیای جنوب غربی با دربرداشتن پنج حوزه ژئوپلیتیک جهان، مساحت جغرافیایی مؤثر و قابل سکونت و دارا بودن بخش عظیمی از منابع انرژی جهان یکی از مناطق مهم و اثرگذار می‌باشد. تغییرات سریع در ساختار و رفتار نظام جهانی و گسترش شبکه‌های منطقه‌ای معلول نیاز، تجربه و ادراک نوین بشر برای دستیابی به سعادت است که هرچند معانی مختلفی با قرائت‌های مختلف از آن مراد می‌شود لیکن در بسیاری از معیارها و تبیین‌ها شاخصه‌های هم‌سویی دارد. این منطقه به لحاظ تبدیل شدن به یک سیستم هدفمند و فعال در عرصه بین‌المللی گام‌های کمتری برداشته است و تأثیرپذیری جهان از این منطقه بیشتر معلول جغرافیا و منابع وابسته به آن است که سهم اندیشمندان و متفکران منطقه در آن حداقل بوده است. این مقاله می‌کوشد در قالب نظریه سیستم‌ها و با بهره‌گیری از رویکرد فوق‌تصویری از مفهوم منطقه‌گرایی و شبکه منطقه‌ای را به تصویر کشد و با توصیف ساختارهای نوین جهانی، الگوی همکاری جمعی منطقه‌ای را مبتنی بر اصول و مفروضات نظریه سیستم‌ها شناسایی و راهکارها را در دو سطح متفاوت ارائه دهد. بدون تردید مقاله حاضر بخشی از جریان یک مسیر بوده و نیاز است تا به منظور بسط بیشتر مفاهیم و دستیابی به یک الگوی کلان‌استراتژیک مؤلفه‌ها و الگوهای متنوعی با عمق و وسعت بیشتری مورد بحث و بررسی قرار گیرد تا فرصت ظهور و بروز استعدادها و منطقه فراهم و نقش آفرینی آن در تحولات جهانی با ظرفیت‌های درون آن متناسب شود.

## منابع

- 1) Agnes Kaposi & Margaret Myers (2001). *Systems for All*, Imperial College Press.
- 2) CF. Rivlin. Benjamin (1992). "Regional Arrangements and the un system for collective security and conflict resolution: Anew Road Ahead?", *International Relations*, No.2, pp.95-6/
- 3) Hunter Wade, Robert (2002). *SSS Hggmnyyy ddd tee rrr ld Bakk: the Fight Over - llll 1 nnd Iaaa , Rvviww ff Itt rraatiolll oolitiaal Economy*, Vo. 9, No. 2, May 01, 002, pp: 215-243.
- 4) Huntington, Samuel P (1999). *Tee nnnlly ppprrwwer,, eeeign Affairs*, 78 (2): 35-49.
- 5) Jackson, Robert & Sorensen, George (1999). *Introduction to International Relations*, Oxford: Oxford
- 6) J. Klir, G., (1991). *Facets of systems science*, Plenum press, State University of New York.
- 7) Kahwaji, Riad (2004). *USS Arab Cooperation in the Gulf: Are Both eees rrr kigg mmmte Smne rrr itt , Middle aatt iiiii yy, V.. XI, NO. 3, Fall 2004*, pp: 52-62.
- 8) Kegley, Charles W & Wittkopf, Eugene R (2004). *World Politics: Trends and Transformation*, 9 th Edition, Belmont, CA: Wadsworth.
- 9) Kraig, Michael (2004). *eeeee eii gg Alteraative rrrrr rty aaamkkkkkk fir tee ee esiuu uu tMMiMle tttt Policy*, Vo. XI, NO. 3, Fall, pp: 139-156.
- 10) Lester C. Thurow (2003). *Fortune Favors the Bold: What we must do to build a new and lasting global prosperity*,
- 11) Michael, Pidd (2004). *Systems modeling; theory and practice*, John Wiley & Sons, Ltd, England
- 12) Rooney, D., Ed Hearn G., & Ninan, A (2005). *Handbook on the Knowledge Economy* (Elgar Original Reference)
- 13) Russell L. Ackoff (1999). *Ackoff's Best, His Classic Writings on Management*, John Wiley & Sons, Inc.
- 14) *Global Politics of Regionalism: Theory and Practice* (2005), Pluto Press
- 15) Yaaf, Michael D (2004). *tee Gulf ddd a Nww ii ddle East Security yyttmmMMiM s sss soolicyV VXX N NDI ll ll 14444: ::: :: 8-130*.
- 16) Zakaria, Fareed (1999). *the mmii re Strikss Ott ,, The NwwYrk Times Magazine*, April 18.
- 17) Zunes, Stephen (1998). *Ittrttt iaal rrr rrr imm, eeeign ll iy in Focus*, 3 (38), November, Revised Sept, 2001.
- 18) [https:// home.earthlink.net/ tebrister/ collective security. htm](https://home.earthlink.net/tebrister/collective_security.htm).
- 19) [https:// home.earthlink.net/ tebrister/hegemony.htm](https://home.earthlink.net/tebrister/hegemony.htm).